

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Satire

طنز

نعمت الله مختارزاده  
۲۰۱۱ / ۰۵ / ۱۵  
شهر اسن - آلمان



مدتی را که ز (فیس بُک) ، گریزان بودم  
گذر عشق ، به هر منزلی مهمان بودم  
گه در بند سر زلف و ، خط و خال بتان  
گه در دام هوسبازی خوبان بودم  
گه در میکده ، با ساغر و مینا و قدح  
مست از خمر لقای رخ جانان بودم  
گه در بزم طرب ، در بر معشوق خراب  
می باقی به کف و لب به لب هر آن بودم  
گاه چون بلبل شوریده به باغ و به چمن  
گاه خاموش و گهی مست و غزلخوان بودم  
گاه چون غنچه بشگفته ای در فصل بهار  
عطر افشان و ، تر و تازه و ، شادان بودم

گاه چون لاله آزاده به دشت و به دمن  
 گاه همراه دل و ، مونس خوبان بودم  
 بی خبر از غم دنیا و ز داغ دل خود  
 به جهان دگری ، سرخوش و خندان بودم  
 فارغ از رنج و غم و محنت و درد دگران  
 دور از فتنه و آشوب ملایان بودم  
 تلویز یونچی و برنامه چی فسق و فساد  
 ترک شان کرده و بیخار ، ز هذیان بودم  
 هرچه می شد به جهان ، با سخنان مره چی  
 بی غرض ، گوشه آرام و در افشان بودم  
 ابتدا با دو سه روشنگر و همفکر دگر  
 خرق احباب ز روی همه شیطان بودم  
 جرأت لم ، لم و لم ، هیچ نبودی به کسی  
 زانکه در سنگر اشعار ، قوماندان بودم  
 به دفاع و ، به ضد اسلحه باروتی  
 با قلم ، وارد و هم فاتح میدان بودم  
 یاد ایامی که بگذشت ، همی باد به خیر  
 مشت کوبنده ، به دندان شیران بودم  
 یاد داری که ، به حق دادن ملا و چلی  
 جگر طالبه را ، پاره و بریان بودم  
 یاد داری که ، چه سان برضد جنگسالاران  
 فیر مرمی ادب ، روز هزاران بودم  
 اثر و ضربه اشعار مرا میدانی  
 زخم ناسوری بی دارو و درمان بودم  
 به دفاع حق هم میهن و مادروطنم  
 سپه و لشکر تدبیر به میدان بودم  
 نقد منظوم مرا بود ، نه پروای فلک  
 با سخن راکت و خمپاره و هلاوان بودم  
 یاد داری که چو شمع ، سوخته و آب شده

بهر روشننگری جهل ، فروزان بودم

رگ رگ و جمله مفاصل شده سیماب ، ولی،

مرهم زخم دل ملت افغان بودم

یاد داری که به برنامه هر ناکس و کس

قاضی و محکمه و قانون و وجدان بودم

با (علومى) و (سید افضلى) و (برهانی)

با (تمنای عزیز) دل و ، هم جان بودم

عرض اخلاص به هریک یک شان باد زمن

باعت آمدنم ، ورنه گریزان بودم

«نعمتا» (بانوی فرهیخته) نازم ، قلمش ،

آنچه فرمود ، فقط بنده به فرمان بودم